

ارتباط و همزیستی دادگاه‌های مختلط

(بین‌المللی شده)

با دیوان کیفری بین‌المللی و محاکم ملی*

- حسین میرمحمدصادقی^۱
- علی رحمتی^۲

چکیده

یکی از مهم‌ترین موضوعات راجع به دادگاه‌های مختلط، که در نتیجه مشارکت جامعه بین‌المللی با نظام قضایی و حقوقی کشور محل ارتکاب جنایات بین‌المللی و به منظور مقابله هر چه بیشتر با بی‌کیفرماندن مجرمان بین‌المللی تأسیس می‌شوند، ارتباط و همزیستی آن‌ها با دیوان کیفری بین‌المللی از یک سو و محاکم ملی کشورهای محل ارتکاب جنایات از سوی دیگر است. بدون شک ارتباط و همزیستی قاعده‌مند این نهادها و تأثیر متقابل آن‌ها بر یکدیگر به توسعه نظام قضایی داخلی و بین‌المللی منجر می‌شود. در این همزیستی، مکانیسم مختلط و ترکیبی دادرسی کیفری می‌تواند با رفع خلأهای موجود در عدالت کیفری داخلی و بین‌المللی، نه به عنوان یک شیوه جایگزین، بلکه به عنوان یک

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۶/۱۱ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۸/۲۶.

۱. استاد دانشگاه شهید بهشتی (drsadeghi128@yahoo.com).

۲. دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی (نویسنده مسئول) (alirahmati_69@yahoo.com).

مکمل مناسب و توسعه‌دهنده برای دیوان کیفری بین‌المللی و محاکم ملی در جهت مقابله با بی‌کیفری در قبال جرایم بین‌المللی و نقض‌های جدی حقوق بشر محسوب شود. چنین مکانیسمی در راستای ایجاد توازن میان دو رویکرد مبنایی حقوق بین‌الملل، یعنی تعهد بین‌المللی در قبال پایان دادن به بی‌کیفرمانی جرایم بین‌المللی از یک سو و لزوم رعایت حاکمیت دولت‌ها از سوی دیگر حرکت می‌کند.

واژگان کلیدی: دادگاه‌های مختلط، دیوان کیفری بین‌المللی، محاکم ملی،

بی‌کیفری، صلاحیت تکمیلی.

مقدمه

حقوق کیفری تا اواخر قرن نوزدهم عمدتاً واجد یک خصیصه داخلی بود. حتی ترتیباتی که به منظور استرداد مجرمان پیش‌بینی شده بودند نیز در جهت نیل به اهداف حقوق داخلی کشورها مورد استفاده قرار می‌گرفت. اما در پایان قرن نوزدهم و به ویژه پس از جنگ جهانی اول، جامعه بین‌المللی عزم خود را برای کیفردهی مرتکبان جرایم بین‌المللی آغاز کرد و در دهه‌های اخیر، روند بین‌المللی شدن حقوق کیفری شتاب بیشتری یافته است (میرمحمدصادقی، ۱۳۹۰: ۱۹). پس از تحولات جامعه بین‌المللی و به ویژه بعد از جنگ جهانی دوم، مقابله با بی‌کیفر ماندن مرتکبان جنایات بین‌المللی به یکی از مهم‌ترین نگرانی‌های نهادها و سازمان‌های بین‌المللی تبدیل شد و اراده بین‌المللی عدم پاسخگویی به مرتکبان جنایات و کشتارهای بین‌المللی را برنمی‌تابید. جامعه بین‌المللی در واکنش به وقوع این جنایات در جهان، به شیوه‌های گوناگون به مقابله پرداخته که مهم‌ترین و بارزترین نمونه آن، تأسیس دادگاه‌های کیفری بین‌المللی در چند دهه اخیر است.

تأسیس مراجع کیفری در حقوق بین‌الملل تا کنون به شیوه‌های مختلفی صورت پذیرفته است. از جمله این مراجع، دادگاه‌های «مختلط»^۱ یا «بین‌المللی شده»^۲ هستند که در نتیجه مشارکت جامعه بین‌المللی با نظام قضایی و حقوقی کشور محل ارتکاب جنایات بین‌المللی تأسیس می‌شوند و دربرگیرنده ترکیب مختلطی از عناصر ملی و

1. Hybrid Courts.

2. Internationalized Courts.

بین‌المللی می‌باشند (Raub, 2009: 1023). این محاکم که به محاکم «نسل سوم» معروفند، در چند دهه اخیر در راستای مقابله هر چه بیشتر با بی‌کیفرمانی مجرمان بین‌المللی پا به عرصه ظهور گذاشته‌اند. با توجه به عدم اطمینان نهادهای بین‌المللی به نظام قضایی کشورهای که جرایم بین‌المللی در قلمرو آنها به وقوع می‌پیوندد از یک سو و عدم اعتماد کامل دولتها به مراجع قضایی بین‌المللی از سوی دیگر، که هر دو نکته در نظام صلاحیت تکمیلی دیوان کیفری بین‌المللی جلوه گر شده است (Kleffner, 2008: 3) تأسیس دادگاه‌های مختلط را می‌توان به عنوان حد فاصل و نقطه تلاقی دو نظام قضایی داخلی و بین‌المللی در نظر گرفت (سلیمی، ۱۳۸۹: ۱۷۱). از این رو، یکی از مهم‌ترین موضوعات راجع به دادگاه‌های مذکور، نحوه همزیستی و ارتباط آنها با دیوان کیفری بین‌المللی و محاکم داخلی کشورهای محل ارتکاب جنایات بین‌المللی است.

از یک سو، از جمله مهم‌ترین سؤالاتی که در خصوص ارتباط دادگاه‌های مختلط با دیوان کیفری بین‌المللی مطرح می‌شود، می‌توان از موارد زیر نام برد:

آیا تأسیس این محاکم می‌تواند در رفع خلأها و محدودیت‌های موجود در اساسنامه رم در ارتباط با مبانی صلاحیتی دیوان نقش مؤثری ایفا نماید؟ ارتباط دادگاه‌های مختلط با موضوع صلاحیت تکمیلی دیوان چیست؟ آیا می‌توان دادگاه مختلط را یک دادگاه ملی محسوب کرد و صلاحیت آن را بر صلاحیت دیوان مقدم دانست؟ آیا تأسیس دادگاه‌های مختلط در دو دهه اخیر توانسته است ضرورت وجود دیوان را به عنوان تنها دادگاه کیفری بین‌المللی دائمی و عام زیر سؤال ببرد؟ در سوی مقابل، آیا با وجود دیوان، دیگر نیازی به تأسیس محاکم مختلط به صورت موردی وجود دارد؟

از سوی دیگر، پیوند محاکم مختلط با یک دولت خاص، این سؤال را مطرح می‌کند که نحوه ارتباط این دادگاه‌ها با نظام قضایی داخلی دولتهای ذیربط چیست؟ آیا صلاحیت محاکم مختلط یک نوع صلاحیت انحصاری محسوب می‌شود یا خیر؟ آیا تأسیس محاکم مختلط به این معناست که دادگاه‌های داخلی کشور مربوطه هیچ‌گونه صلاحیتی نسبت به جنایات بین‌المللی ارتکاب یافته ندارند؟ آیا امکان تعقیب و محاکمه متهمانی که توسط دادگاه‌های مختلط مورد تعقیب یا محاکمه قرار گرفته‌اند یا در حال تعقیب و محاکمه هستند، در دادگاه‌های ملی امکان‌پذیر است؟ آیا محاکم ملی

در مورد بازنگری و تجدیدنظرخواهی از آرای صادره توسط محاکم مختلط دارای صلاحیت هستند؟

در این نوشتار، به منظور پاسخ‌دهی به پرسش‌های فوق، در بخش اول، ابعاد و زوایای ارتباط دادگاه‌های مختلط با دیوان کیفری بین‌المللی و در بخش دوم، ابعاد و جنبه‌های ارتباط این دادگاه‌ها با محاکم ملی دولت محل ارتکاب جنایات بین‌المللی بررسی می‌شود.

۱. امکان‌سنجی همزیستی دادگاه‌های مختلط با دیوان کیفری بین‌المللی

یکی از مهم‌ترین موضوعات راجع به دادگاه‌های مختلط، ارتباط و همزیستی آن‌ها با دیوان کیفری بین‌المللی به عنوان تنها دادگاه کیفری دائمی در عرصه بین‌المللی است. اگرچه تأسیس دیوان در حال حاضر تأثیر قابل توجهی در مقابله با بی‌کیفری داشته است، این دادگاه به دلایل متعددی صرفاً می‌تواند با بخش اندکی از جنایات بین‌المللی و نقض‌های حقوق بشر در سطح جهان مبارزه کند. در این قسمت، ارتباط و همزیستی دادگاه‌های مختلط و دیوان کیفری بین‌المللی را از سه جنبه مختلف بررسی می‌کنیم.

۱-۱. دادگاه‌های مختلط و محدودیت‌های صلاحیتی دیوان

یکی از مهم‌ترین دلایل و توجیحات برای تأسیس دادگاه‌های مختلط محدودیت‌هایی است که دیوان کیفری بین‌المللی برای تعقیب و محاکمه جنایتکاران بین‌المللی و ناقضان حقوق بشر از نظر مبانی مختلف صلاحیت دارد. به طور کلی محدودیت‌های صلاحیتی دیوان را می‌توان از سه جنبه مورد بررسی قرار داد.

۱-۱-۱. محدودیت دیوان از نظر صلاحیت سرزمینی، صلاحیت مبتنی بر ملیت و صلاحیت جهانی

بر اساس ماده ۱۲ اساسنامه رم، دیوان کیفری بین‌المللی در دو حالت صلاحیت رسیدگی به جنایات بین‌المللی را دارد: حالت اول وقتی است که جنایت مذکور در قلمرو (اعم از سرزمینی، دریایی و هوایی) دولتهای عضو ارتکاب یافته باشد (اصل

صلاحیت سرزمینی یا درون‌مرزی). حالت دوم آن است که مرتکب، تبعهٔ یکی از دولتهای عضو باشد (اصل صلاحیت مبتنی بر تابعیت فعال). در هر دو حالت، با ارجاع موضوع توسط دولت عضو یا دادستان، دیوان صلاحیت خود را نسبت به جنایات ارتکاب‌یافته اعمال می‌کند. علاوه بر این دو حالت، دو گزینهٔ دیگر نیز وجود دارد که دیوان می‌تواند بر اساس آن‌ها صلاحیت خود را نسبت به جنایات بین‌المللی اعمال نماید: اول آنکه، طبق بند ۳ مادهٔ ۱۲ اساسنامه، هر دولت غیرعضو، که جنایت در قلمرو آن یا توسط تبعهٔ آن ارتکاب یافته باشد می‌تواند با سپردن اعلامیهٔ پذیرش صلاحیت دیوان نزد رئیس دبیرخانه، اعمال صلاحیت دیوان را نسبت به آن جنایات بپذیرد. دومین گزینه آن است که شورای امنیت سازمان ملل متحد موضوع را به دیوان ارجاع دهد. توضیح آنکه بر اساس مادهٔ ۱۳ اساسنامه، ارجاع یک موضوع برای رسیدگی به دیوان از سه طریق صورت می‌گیرد: ارجاع توسط دولت عضو، ارجاع توسط دادستان و ارجاع توسط شورای امنیت. در صورت ارجاع یک موضوع توسط دولت عضو یا دادستان، صلاحیت دادگاه برای رسیدگی منوط به تحقق یکی از آن دو شرط فوق‌الذکر (یعنی ارتکاب جنایت توسط تبعه یا در قلمرو یک دولت عضو) است، اما در صورت ارجاع موضوع توسط شورای امنیت، دادگاه بدون توجه به محل ارتکاب جنایت یا تابعیت مرتکب، مکلف به رسیدگی است. به عبارت دیگر، هرگاه شورای امنیت، موضوعی را به دیوان ارجاع دهد، دادگاه صلاحیت جهانی پیدا می‌کند.

بدین ترتیب، ملاحظه می‌شود که اساسنامه، از میان انواع صلاحیت‌های کیفری، اصل صلاحیت سرزمینی و اصل صلاحیت مبتنی بر تابعیت فعال (در صورت ارجاع از سوی دولت عضو یا دادستان دادگاه) و اصل صلاحیت جهانی (در صورت ارجاع توسط شورای امنیت) را پذیرفته است. از این رو، در مواجهه با وقایعی که در یک کشور غیرعضو رخ می‌دهد تنها شورای امنیت است که مطابق اساسنامه می‌تواند با ارجاع وضعیت به دیوان، صلاحیت آن را به جرایم ارتکاب‌یافته در قلمرو سرزمینی دولت غیرعضو گسترش دهد. این امر تا کنون در خصوص سودان ((U.N. Doc. S/RES/1593(2005)) و لیبی ((U.N. Doc. S/RES/1973(2011)) انجام شده است. البته ارجاع موضوعی به دادگاه توسط شورای امنیت منوط به وجود شرایطی

است. بر اساس مفاد منشور ملل متحد، اتخاذ تصمیم شورای امنیت برای اموری مانند ارجاع موضوع به دیوان باید رأی مثبت حداقل ۹ عضو از ۱۵ عضو شورای امنیت را به همراه داشته باشد، و علاوه بر این، اعضای دارای حق وتو از این حق خود استفاده نکنند. به علاوه، شورای امنیت برای ارجاع یک وضعیت به دیوان باید به این نتیجه برسد که اقدامات انجام شده در حدی بوده که صلح و امنیت بین‌المللی را به مخاطره انداخته است (صالحی و داوری، ۱۳۹۵: ۱۵۵). البته نباید روش‌گزینشی عمل کردن شورای امنیت را در قبال حوادث مشابه در ارجاع یک وضعیت به دیوان، که بی‌شک متأثر از ساختار سیاسی آن است (Dicker, 2012: 57-58)، فراموش کرد، همانند اتفاقی که در مورد سوریه^۱ و بحرین افتاده و شورای امنیت تاکنون به این نتیجه نرسیده که وضعیت این دو کشور را به دادگاه کیفری بین‌المللی ارجاع دهد.

از این رو، در صورت وجود محدودیت‌هایی که دیوان برای رسیدگی به جنایات بین‌المللی دارد، یعنی اینکه اولاً، جنایات مذکور باید در قلمرو یا توسط تبعه یک دولت غیرعضو ارتکاب یافته باشد؛ ثانیاً، دولت غیرعضو از سپردن اعلامیه پذیرش صلاحیت دادگاه نزد رئیس دبیرخانه دادگاه امتناع نماید، و ثالثاً، شورای امنیت نیز وضعیت را آنقدر مهم و با اهمیت تشخیص ندهد تا آن را به دادگاه ارجاع نماید و یا به دلیل ملاحظات سیاسی اعضای دائم آن، چنین امری محقق نشود، تأسیس محکمه مختلط، می‌تواند مکمل مناسبی برای دیوان به منظور مقابله با بی‌کیفری مجرمان بین‌المللی محسوب شود.

۱-۲. محدودیت دیوان از نظر صلاحیت زمانی

دیوان کیفری بین‌المللی از نظر صلاحیت زمانی نیز با محدودیت مواجه است. بر اساس بند ۱ ماده ۱۱ اساسنامه رم، دیوان صلاحیت رسیدگی به جنایاتی را که قبل از

۱. برای مثال، دولت روسیه بارها مخالفت خود را با صدور هرگونه قطعنامه‌ای از سوی شورای امنیت برای ارجاع وضعیت سوریه به دیوان علی‌رغم اعلامیه‌های متعددی که از سوی نهادها و سازمان‌های بین‌المللی از جمله کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل، اعلام کرده است. در این زمینه ر.ک:

<http://www.ohchr.org/Pages/PageNotFound.aspx?requestUrl=http://www.ohchr.org/EN/NewEvents/Pages/HCSecurityCouncil.aspxaccessed4July2012>.

لازم‌الاجرا شدن اساسنامه ارتکاب یافته است، ندارد. بند دوم همین ماده مقرر می‌دارد که حتی اگر دولتی پس از لازم‌الاجرا شدن اولیه اساسنامه به آن پیوسته باشد، دیوان درباره جنایات ارتكابی در قلمرو آن دولت یا توسط اتباع آن، تنها در صورتی صلاحیت می‌یابد که جنایات پس از تاریخ لازم‌الاجرا شدن اساسنامه نسبت به آن دولت، ارتکاب یافته باشند. بند ۱ ماده ۲۴ هم بر اصل عطف به ماسبق نشدن مقررات اساسنامه تأکید ورزیده است. اساسنامه دادگاه از اول ژوئیه سال ۲۰۰۲ - که نخستین روز ماه بعد از شصتمین روز از تاریخ تودیع شصتمین سند الحاق است - لازم‌الاجرا شد. بدین ترتیب، یکی از راهکارهای مقابله با بی‌کیفرمانی مرتکبان جرایمی که پیش از تاریخ لازم‌الاجرا شدن اساسنامه رم ارتکاب یافته‌اند، تشکیل دادگاه مختلط است. نمونه این امر، شعب فوق‌العاده دادگاه کامبوج می‌باشد که با وجود عضویت این دولت در دیوان، برای رسیدگی به جنایات ارتکاب یافته توسط خمرهای سرخ تأسیس شد. زیرا کشور کامبوج در تاریخ ۲۳ اکتبر ۲۰۰۰ اساسنامه رم را امضاء و در ۱۱ آوریل ۲۰۰۲ آن را تصویب کرد.^۱ در حالی که جرایم ارتكابی در کامبوج در فاصله سال‌های ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۹ ارتکاب یافته بود.

۱-۳. محدودیت دیوان از نظر صلاحیت موضوعی (ذاتی)

به موجب بند ۱ ماده ۵ اساسنامه رم، دیوان کیفری بین‌المللی تنها صلاحیت رسیدگی به چهار جرم را دارد. این جرایم عبارتند از: نسل‌کشی، جنایات علیه بشریت، جنایات جنگی و تجاوز ارضی. البته در ارتباط با جرم اخیر، با توجه به تصریح بند ۲ ماده ۵ اساسنامه، صلاحیت دیوان برای رسیدگی به جرم تجاوز ارضی^۲ منوط به تعریف این جنایت و تعیین شرایط رسیدگی به آن شد، و مقرر گشت که تعریف و شرایط مورد اشاره باید با مقررات منشور ملل متحد هماهنگ باشد. این اقدام باید به موجب مقررات مذکور در مواد ۱۲۱ و ۱۲۳ اساسنامه (راجع به بازنگری و اصلاح اساسنامه) انجام می‌شد. نهایتاً اقداماتی در این زمینه در کنفرانس بازنگری اساسنامه در شهر کامپالا

1. See: http://www.icc-cpi.int/en_menus/asp/states%20parties/asian%20states/Pages/cambodia.aspx, last visited: 24/10/2013.

2. Aggression.

واقع در کشور اوگاندا از تاریخ ۳۱ می لغایت ۱۱ ژوئن ۲۰۱۰ انجام و موادی به اساسنامه اضافه شد. با وجود این، دادگاه در صورتی برای رسیدگی به جنایت تجاوز ارضی صلاحیت می‌یابد که شرایطی موجود باشد؛ از جمله اینکه جنایت مذکور یک سال پس از زمانی ارتکاب یافته باشد که اصلاحات انجام شده در اساسنامه در مورد جنایت تجاوز ارضی توسط حداقل سی دولت پذیرفته شده است.^۱

در زمان تصویب اولیه اساسنامه پیشنهادهایی درباره گنجاندن جرایمی چون تروریسم (به پیشنهاد دولت هلند) قاچاق مواد مخدر (به پیشنهاد دولتهای ترینیداد و توباگو) یا تحریم اقتصادی (به پیشنهاد دولت کوبا) در فهرست جرایم مشمول صلاحیت دیوان وجود داشت، لیکن هیچ یک از آنها پذیرفته نشد (Holvoet & de Hert, 2012: 237). بدون تردید ارتکاب این جرایم تأثیر فراوانی بر مردم سراسر جهان و نیز توسعه اقتصاد جهانی دارد. اگرچه بسیاری از این جرایم می‌تواند توسط محاکم ملی مورد تعقیب و محاکمه قرار بگیرد و سازوکارهای همکاری بین‌المللی هم برای مقابله با آنها وجود دارد، همچنان نیاز به ایجاد یک دادگاه کیفری با مشارکت نهادهای بین‌المللی در این زمینه، از جمله در مواردی که دولتها قادر به رسیدگی به این جرایم نیستند یا تمایلی به این کار ندارند، وجود دارد (Ibid). به عبارت دیگر، در مواردی که جنایات بین‌المللی و نقض‌های جدی حقوق بشر، غیر از مواردی که تحت صلاحیت دیوان است، ارتکاب می‌یابد و نظام‌های قضایی داخلی از تعقیب و محاکمه مرتکبان عاجز هستند یا به هر دلیل تمایلی به انجام این کار ندارند، تأسیس دادگاه‌های کیفری مختلط برای رسیدگی به این جرایم می‌تواند مکمل مناسبی برای پوشاندن خلأهای دیوان محسوب شود.

تأسیس دادگاه ویژه لبنان نمونه واضحی در این زمینه است. نظام قضایی موجود در زمان ترور رفیق حریری و دیگر حملات مرتبط، در قلمرو دولت بحث‌برانگیزی بود که توانایی و تمایل کافی برای تعقیب و محاکمه جدی این وقایع را نداشت. از این رو، نیاز به یک راه حل بین‌المللی وجود داشت (Kayssi & Weam, 2012). قبل از تشکیل یک دادگاه، ارجاع وضعیت لبنان به دیوان توسط شورای امنیت مورد بررسی قرار گرفت.

۱. لازم به ذکر است که با تحقق شرایط لازم در اساسنامه، دیوان از تاریخ ۲۸ جولای ۲۰۱۸ برای رسیدگی به جنایت تجاوز ارضی صلاحیت یافته است.

زیرا جرایم ارتکاب یافته در لبنان می‌توانست از عناصر لازم برای تحقق جنایت علیه بشریت برخوردار باشد. پس از مذاکراتی که در این زمینه در شورای امنیت صورت گرفت، شورا این موضوع را که حملات ارتكابی در لبنان می‌تواند به عنوان جنایت علیه بشریت توسط دیوان مورد تعقیب و محاکمه قرار بگیرد، رد کرد (Report of the Secretary-General on the Establishment of a Special Tribunal for Lebanon, 2006: Para. 25). در نهایت شورای امنیت با صدور قطعنامه ۱۷۵۷ در ۳۰ می ۲۰۰۷ از دبیرکل خواست تا موافقت‌نامه‌ای را با دولت لبنان برای ایجاد یک دادگاه مختلط منعقد کند.

ایجاد دادگاه ویژه لبنان می‌تواند به عنوان گامی در گسترش مبارزه با بی‌کیفری در حقوق کیفری بین‌المللی لحاظ شود، زیرا محاکم کیفری بین‌المللی عام و خاصی که تا قبل از آن تشکیل شده‌اند همگی مبارزه با ارتكاب جنایات بین‌المللی عرفی، مانند نسل‌کشی، جنایت علیه بشریت و جنایات جنگی را مدنظر داشته‌اند، در حالی که دادگاه ویژه لبنان با رسیدگی به «تروریسم»، دامنه مبارزه با جنایات بین‌المللی را گسترش داده است (بیگزاده، ۱۳۸۸: ۱۴۵). بدین ترتیب، یکی دیگر از مواردی که تأسیس محاکم مختلط می‌تواند در نقش مکمل دیوان کیفری بین‌المللی ظاهر و در مقابله با بی‌کیفرمانی مجرمان بین‌المللی مؤثر واقع شود، وقتی است که دیوان از نظر صلاحیت ذاتی امکان رسیدگی به جنایات ارتكاب یافته را ندارد.

۲-۱. دادگاه‌های مختلط و صلاحیت تکمیلی دیوان

اساسنامه رم با پیش‌بینی اصل «صلاحیت تکمیلی»^۱، دادگاه‌های ملی را برای تعقیب و محاکمه مرتکبان جرایم بین‌المللی نسبت به دیوان کیفری بین‌المللی مقدم دانسته است و بنابراین، در صورت شروع به رسیدگی در دادگاه ملی و وجود سایر شرایط، دیوان حق مداخله ندارد (Nsereko, 2013: 444; Jurdi, 2017: 201). به موجب ماده ۱۷ اساسنامه، در مواردی که موضوع توسط دولت صلاحیتدار تحت تحقیق یا تعقیب بوده (بند (a) ۱) یا آن دولت قبلاً در مورد آن موضوع تحقیق کرده و تصمیم به عدم پیگرد گرفته باشد (بند (b) ۱)، دیوان موضوع را غیرقابل پذیرش خواهد دانست.

1. Complementary Jurisdiction.

بنابراین، دادگاه تنها زمانی می‌تواند اعمال صلاحیت کند که دولت صلاحیتدار، «قادر به رسیدگی نباشد»^۱ یا «تمایل به چنین کاری نداشته باشد»^۲. اما سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود آن است که مدل مختلط محاکم در این نظام کیفری متفرق و دوشاخه چه جایگاهی دارد؟ آیا می‌توان دادگاه مختلط را یک دادگاه ملی محسوب کرد و بر این اساس گفت در صورت رسیدگی مؤثر و منصفانه به جنایات ارتكابی در یک دادگاه مختلط (که با همکاری دولت صلاحیتدار و در قلمرو آن تشکیل شده است) دیوان حق مداخله ندارد؟

اگرچه اساسنامه پاسخ مشخصی به این سؤال نداده لیکن متن مبهم آن چنین نگرشی را صراحتاً رد هم نکرده است. به نظر می‌رسد باید قدری دخالت ملی به منظور اعمال صلاحیت تکمیلی کفایت کند و در مدل مختلط و ترکیبی، به دلیل وجود عناصر داخلی، این مقدار دخالت ملی وجود دارد. افزون بر این، یک تفسیر غایی مطابق ماده (۱) ۳۱ کنوانسیون وین در خصوص حقوق معاهدات نیز مؤید این نتیجه‌گیری است که می‌توان محاکم مختلط را در اصطلاح «ملی» قلمداد نمود؛ زیرا یکی از اهداف اولیه تشکیل دیوان کیفری بین‌المللی خاتمه دادن به بی‌کیفری بوده است و در نتیجه فرقی ندارد که یک دادگاه ملی به این بی‌کیفری پایان دهد یا یک دادگاه مختلط (Benzing & Bergsmo, 2004: 412)؛ به ویژه آنکه ماده ۱۷ اساسنامه به تحقیق و تعقیب توسط دولت صلاحیتدار اشاره دارد و دادگاه مختلط نیز بر اساس درخواست و اراده دولت صلاحیتدار با همکاری سازمان ملل متحد تشکیل می‌شود. به دیگر سخن، با دخالت مؤثر و منصفانه یک دادگاه مختلط نیز هدف مورد نظر تدوین‌کنندگان اساسنامه رَم تأمین می‌شود و دیگر نیازی به دخالت دیوان نیست. بدین ترتیب، هرگاه تا قبل از دخالت دیوان، دولت محل ارتكاب جنایت، خواه از طریق محاکم ملی خود و خواه با همکاری نهادهای بین‌المللی به ویژه سازمان ملل متحد اقدام به تعقیب و محاکمه مرتکبان جنایات بین‌المللی به شیوه مؤثر و معناداری نماید، مداخله دیوان کیفری بین‌المللی با وجود برخورداری از صلاحیت نه تنها ضرورت

1. Unable.
2. Unwilling.

ندارد، بلکه مغایر با اصول کلی حقوق جزا و اصل منع محاکمه و مجازات مضاعف خواهد بود.

به ویژه آنکه محاکم مختلط اصولاً در وضعیت‌هایی تشکیل می‌شوند که نظام قضایی داخلی دولت صلاحیتدار به دلایلی مثل جنگ و درگیری، دچار فروپاشی و ناتوانی شده و یا قدرت، امکانات و توان مالی برای تعقیب و مجازات مرتکبان را نداشته باشد. وضعیت سیرالئون، تیمور شرقی و کوزوو نمونه‌های بارز فروپاشی و ناتوانی دستگاه قضایی ملی در تعقیب، دستگیری، محاکمه و اجرای مجازات جنایتکاران به علت جنگ داخلی است. توصیف عفو بین‌الملل در یکی از گزارش‌های خود در مورد ناتوانی دادگاه‌های محلی سیرالئون به وضوح مؤید این مطلب است. در بخشی از این گزارش آمده است:

«در نتیجه درگیری داخلی در سیرالئون، نظام‌های قضایی و حقوقی تقریباً فرو ریخته‌اند و نهادهای اداری عدالت، چه مدنی و کیفری، به سختی کارآمد هستند» (Amnesty international, 2000).

تشکیل دادگاه مختلط در چنین وضعیت‌هایی برای ظرفیت‌سازی و توسعه نظام‌های قضایی داخلی، که یکی از دلایل پیش‌بینی نظام صلاحیت تکمیلی است (Bekou, 2015: 1247)، مفید واقع می‌شود (Benzing & Bergsmo, 2004: 416). از طرف دیگر، محاکم مختلط به دلیل محدودیت بودجه فقط قادر به دادرسی در مورد بخش بسیار کوچکی از مجرمان در هر موقعیت خاص است. با توجه به جمیع این جهات، باید سازوکارهای مختلط را مکمل مفیدی برای دیوان کیفری بین‌المللی قلمداد نمود (McAuliffe, 2011: 63). بدین ترتیب می‌توان گفت، هرگاه یک دادگاه مختلط، جرایمی را که در صلاحیت دیوان است قبل از دخالت این دادگاه به صورت منصفانه، مؤثر و جدی مورد رسیدگی قرار داده باشد و یا در حال رسیدگی به آن باشد، دیوان بر اساس اصل صلاحیت تکمیلی، دخالتی در موضوع نخواهد کرد.

۳-۱. تأثیرگذاری متقابل دیوان و دادگاه‌های مختلط بر یکدیگر

مهم‌ترین سؤالی که ممکن است در ارتباط با محاکم مختلط به ذهن خطور نماید،

آن است که با تأسیس و وجود دیوان کیفری بین‌المللی، به عنوان یک دادگاه عام و دائمی در جامعه بین‌المللی، دیگر چه نیازی به تأسیس محاکم مختلط به طور موردی است؟ در این زمینه همان طور که گفته شده است، «ظرفیت و پتانسیل همزیستی دیوان کیفری بین‌المللی و محاکم مختلط، به نقطه کلیدی اهمیت مدل ترکیبی و مختلط دادگاه‌های کیفری در عرصه بین‌المللی اشاره دارد؛ از یک سو، محاکم مختلط، موقعیت و جایگاه دیوان را تحت الشعاع قرار نخواهند داد و از سوی دیگر، وجود دیوان می‌تواند از استفاده بیش از حد از محاکم مختلط جلوگیری نماید» (Higonnet, 2007: 63-64).

۱-۳-۱. عدم تأثیرگذاری ظهور دادگاه‌های مختلط بر ضرورت وجود دیوان

از بعد قانونی، تأسیس دادگاه‌های مختلط نمی‌تواند ضرورت وجود یک دادگاه کیفری بین‌المللی دائمی و جهان‌شمول را نفی نماید. به عبارت دیگر، تأسیس دادگاه‌های مذکور به دلیل نظام صلاحیت تکمیلی در حقوق جزای بین‌الملل، دیوان را از اعمال صلاحیت خود محروم نمی‌کند و در نتیجه مأموریت ویژه این نهاد را به خطر نمی‌اندازد. به طور گسترده‌تر، مدل ترکیبی محاکم کیفری، حتی اگر در زمینه مقابله با بی‌کیفری و سزادهی مرتکبان جرایم شنیع بین‌المللی مؤثر و مفید واقع شود، باز هم جایگاه و موقعیت دیوان را تحت الشعاع قرار نخواهد داد. زیرا در بسیاری از موارد، چنین مدل و سازوکاری ممکن است کارایی لازم را نداشته باشد و در این صورت، وجود یک دادگاه کیفری بین‌المللی دائمی مثل دیوان می‌تواند راهگشا باشد (Ibid: 66). به عنوان نمونه، در موارد زیر حتی با وجود مدل ترکیبی، ضرورت وجود دیوان احساس می‌شود:

۱. گفتیم که طبق اصل صلاحیت تکمیلی، که در اساسنامه ژنوا گنجانده شده است، دادگاه‌های ملی برای تعقیب و محاکمه مرتکبان جرایم بین‌المللی نسبت به دیوان مقدم هستند. چون اصل صلاحیت تکمیلی فقط به محاکم ملی اشاره دارد، ممکن است گفته شود که با توجه به اینکه محاکم مختلط از محاکم ملی خروج موضوعی دارند و از نظر ماهوی و ساختاری با یکدیگر متفاوت هستند، دیوان حتی با وجود رسیدگی به جنایات ارتكابی توسط محاکم مختلط، می‌تواند موضوع را تحت رسیدگی

قرار دهد. افزون بر این، حتی اگر محاکم مختلط به عنوان محاکم ملی قلمداد نمایم، در این صورت، بنا بر تصریح ماده ۱۷ اساسنامه رم، در صورتی که دادگاه مختلط قادر به تعقیب و محاکمه مؤثر و منصفانه جنایتکاران نباشد یا تمایلی به این امر نداشته باشد، ضرورت وجود دیوان برای دخالت در موضوع آشکار می‌گردد.

۲. مدل ترکیبی یا مختلط ممکن است برای تعقیب و محاکمه برخی مرتکبان (افراد پایین‌دست) و نه همه آنها (رهبران و سران قدرت) مفید و مؤثر باشد. بنابراین، دیوان کیفری بین‌المللی با امکانات و قدرتی که از آن برخوردار است در رسیدگی به جنایات ارتكابی توسط سران و رهبران حکومتی موفق‌تر است.

۳. در برخی موارد، دولت محل ارتكاب جنایات تمایلی به تأسیس یک دادگاه مختلط ندارد و رسیدگی به جنایات ارتكابی در قلمرو یا توسط اتباع خود را در دیوان کیفری بین‌المللی ترجیح می‌دهد. در این صورت، حتی اگر دولت مزبور عضو دیوان نباشد، امکان رسیدگی به پرونده در دادگاه مذکور از طریق ارجاع توسط شورای امنیت سازمان ملل متحد فراهم است.

۴. گاه سازمان ملل متحد فاقد اراده سیاسی برای ایجاد یک دادگاه مختلط با همکاری دولت محل ارتكاب جنایت می‌باشد که در این حالت نیز، رسیدگی به موضوع در دیوان مناسب‌ترین راهکار برای مقابله با بی‌کیفری است.

۱-۲-۳. عدم تأثیرگذاری وجود دیوان بر ضرورت تأسیس موردی دادگاه‌های مختلط همان طور که ظهور دادگاه‌های مختلط در دو دهه گذشته، ضرورت وجود دیوان کیفری بین‌المللی را از بین نمی‌برد، وجود دیوان نیز به هیچ وجه احساس نیاز به تأسیس دادگاه‌های مختلط را در وضعیت‌های خاص کاهش نمی‌دهد. حتی کسانی که تمایل دارند دیوان، تنها دادگاه کیفری در جامعه بین‌المللی باشد و به تمامی جنایات بین‌المللی ارتكابی در سطح جهان رسیدگی نماید، نهایتاً به این نکته اعتراف می‌کنند که در

۱. برای مثال، در مواردی که سران قدرت و زمامداران یک دولت، مرتکب جنایات بین‌المللی شده‌اند، ممکن است دولت مزبور به منظور عدم پیگرد موضوع در دیوان کیفری بین‌المللی، درخواست تأسیس دادگاه مختلط نماید، بدون آنکه اراده مسئولانه و جدی در تعقیب و محاکمه عادلانه مرتکبان داشته باشند.

کوتاه‌مدت، نیاز به تأسیس محاکم مختلط، به دلیل محدودیتهای صلاحیتی و مقررات اساسنامه دیوان، احساس می‌شود. از این رو، جامعه بین‌المللی در مواجهه با نقض قوانین بین‌المللی بشردوستانه و جنایات بین‌المللی در دوره پیش از تشکیل دیوان یا در کشورهایی که اساسنامه را امضاء نکرده‌اند و یا جرایمی که تحت صلاحیت دیوان نمی‌باشند، با یک خلأ قضایی مواجه است.

افزون بر این، حتی در رابطه با جرایم ارتكابی در موقعیت‌هایی که در چارچوب صلاحیت دیوان قرار می‌گیرند، بنا به دلایل عدل و انصاف می‌توان استدلال‌هایی به نفع تشکیل دادگاه‌های مختلط بیان کرد. همان‌طور که اشاره شد، یک کشور می‌تواند با فراهم آوردن زمینه بین‌المللی شدن نظام قضایی داخلی‌اش یک دادرسی داخلی منصفانه و واقعی را برای ممانعت از قابلیت استماع یک پرونده یا موقعیت در محضر دیوان به موجب ماده ۱۷ اساسنامه این دادگاه برقرار کند (McAuliffe, 2001, 63). دیوان نیز موظف است استماع‌پذیری را با توجه به اصول روند قضایی شایسته و منصفانه، که در حقوق جزای بین‌الملل به رسمیت شناخته شده‌اند، تشخیص دهد (Carsten, 2012: 345).

از طرف دیگر، نمی‌توان صرفاً به یک سازوکار، که همان دیوان کیفری بین‌المللی باشد، برای اجرای عدالت کیفری در سطح بین‌المللی اکتفاء کرد. از این رو، ضروری است تا با در نظر گرفتن ظرفیت دادگاه‌های دیگر، در موارد نیاز از آن‌ها هم به منظور مقابله با بی‌کیفری استفاده کرد. حتی در بهترین حالت ممکن، دیوان تنها قادر به قضاوت در مورد بخش بسیار کوچکی از موارد نقض حقوق بشر در هر شرایطی است. توانایی ویژه دیوان برای تعقیب و محاکمه عاملان اصلی و متهمان رده بالا این پرسش را مطرح می‌کند که چه گزینه‌های دیگری می‌توانند به جرایم مرتکبان رده پایین رسیدگی کنند. در این راستا، بدون تردید مکانیسم‌های ترکیبی و مختلط می‌تواند به عنوان یک مکمل مفید برای دیوان تلقی شود (Higonnet, 2007: 65). یکی از نویسندگان در این زمینه می‌نویسد:

«در واقع، احتمال دارد که در هر شرایطی که دیوان کیفری بین‌المللی قضاوت می‌کند، تعداد پرونده‌هایی که نیازمند برخی از تصمیمات بین‌المللی هستند... به شدت از ظرفیت دیوان فراتر برود. از طرف دیگر، دقیقاً در این شرایط است که تعداد

زیادی از موارد را نمی‌توان به وضوح توسط دادگاه‌های ملی حل و فصل کرد... همکاری و مقررات و تمهیدات قانونی برای کمک به نظام قضایی داخلی کافی نیست» (Concannon, 2008: 218).

اگر تعقیب کسانی که مسئول نقض مقررات گسترده حقوق بشر هستند، قاعده تلقی شود و نه استثنا، در این صورت کمک‌های بین‌المللی باید به طور سیستماتیک با نظام قضایی محلی جمع شود تا نوع خاصی از مکانیزم‌های ترکیبی را تشکیل دهند (Ibid: 219). عدم رابطه تضاد و تناقض میان دادگاه‌های ترکیبی کوزوو و دادگاه یوگوسلاوی سابق نشان می‌دهد که محاکم مختلط نیازی به جایگزینی عدالت کیفری بین‌المللی یا ملی ندارند، بلکه مکمل و توسعه‌دهنده آن‌ها هستند (Dickinson, 2003: 295).

۳-۳-۱. احساس نیاز به دادگاه‌های مختلط به دلیل صعوبت ارتباط دیوان با مردم محلی

دیوان کیفری بین‌المللی در مواجهه با مخاطبان محلی از جمله متهمان، شهود، مطلعان، وکلاء و... با موانع و مشکلات فرهنگی و جامعه‌شناختی سروکار دارد و ممکن است به همزیستی با اشخاصی که قادر به برقراری ارتباط بهتر با مردم محلی هستند، متکی باشد. اساسنامه دیوان بر مشارکت اجتماعی از جمله در زمینه انجام فرایند دادرسی و محاکمه در منطقه تأکید دارد. اگرچه مقر دادگاه شهر لاهه در کشور هلند است، لیکن ماده ۳ اساسنامه این اجازه را می‌دهد که تحت شرایط خاص، محاکمه در هر مکان مناسب دیگری انجام گیرد. از دیدگاه اکثر مردم کشورهای که در معرض جنگ و درگیری قرار گرفته‌اند، دیوان احتمالاً به دلایلی مثل وجود قضات و کارکنان خارجی، انجام دادرسی و محاکمه در یک کشور دور، برخورداری از زبان و فرهنگ رسمی غیرقابل درک برای مردم محلی، اعمال قوانین بی‌قید و شرط و... مرموز باقی خواهد ماند (Higonnet, 2007: 67). با وجود مقررات مندرج در اساسنامه دیوان در مورد مشارکت بیشتر قربانیان و تعهد ادعاشده توسط دادستان اکامپو^۱، به عنوان اولین دادستان دیوان، برای برقراری ارتباط با جمعیت محلی، هنوز هم دادگاه مذکور با واقعیت‌های

1. Luis Gabriel Moreno Ocampo.

محلی فاصله دارد.^۱

به همین جهت به نظر می‌رسد با توجه به اهمیت دسترسی گسترده به کشورهای محل ارتکاب جنایت به منظور ایجاد یک فرهنگ پاسخگویی و احترام به حقوق بشر، دیوان کیفری بین‌المللی صرفاً می‌تواند بخشی از یک پازل تلقی شود و ما نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که یک راه حل کامل و همه‌جانبه باشد. به همین جهت، با توجه به چالش‌های فراروی دیوان در زمینه ارتباط با فرهنگ و جمعیت محلی، همچنان احساس نیاز به تأسیس محاکم مختلط تحت شرایط خاص وجود دارد.

۲. ارتباط دادگاه‌های مختلط با محاکم ملی

دادگاه‌های کیفری مختلط به نظام حقوقی ملی یک کشور خاص تعلق دارند؛ همین تعلق و ارتباط است که باعث شده تا این محاکم تحت عنوان دادگاه‌های بین‌المللی شده (و نه بین‌المللی صرف) قرار بگیرند. پیوند با یک دولت خاص، این سؤال را مطرح می‌کند که نحوه ارتباط این محاکم با دادگاه‌های داخلی دولت محل تشکیل به چه صورت است؟ آیا تأسیس محاکم مختلط به این معناست که دادگاه‌های داخلی کشور مربوطه هیچ‌گونه صلاحیتی نسبت به جنایات بین‌المللی ارتکاب یافته ندارند؟ آیا محاکم ملی در مورد بازنگری و تجدید نظر خواهی از آرای صادره توسط محاکم مختلط دارای صلاحیت هستند؟ این قبیل سؤالات، مسائلی هستند که در مورد ارتباط و تعامل دادگاه‌های مختلط با محاکم ملی مطرح می‌شوند.

به عنوان مقدمه باید گفت، به نظر می‌رسد تمامی دادگاه‌های مختلط در مورد ارتباط و تعامل با محاکم ملی از اصول یکسانی پیروی نمی‌کنند و این امر با توجه به رویه‌هایی

۱. یکی از نویسندگان در این زمینه می‌نویسد: «در بسیاری از نقاط جهان، نیروهای بین‌المللی که توسط سازمان ملل متحد برای کمک به مردم محلی به منطقه فرستاده می‌شوند، به عنوان متخاصم، غیرمستول و امپریالیست در نظر گرفته می‌شوند. در بسیاری از موارد این ادراکات توسط دولت‌ها یا نهادهای شبه‌دولتی یا گروه‌های شورشی در یک منطقه خاص غیرقابل توجه می‌شود. با این حال، واقعیت غم‌انگیز این است که بسیاری از نیروها و نهادهای بین‌المللی، فرهنگ، تاریخ و رنج و مشکلات مردم محلی را که برای حفاظت و تأمین عدالت برای آن‌ها در آنجا حضور دارند، نادیده می‌گیرند» (Nizich, 2001: 353).

که توسط این دادگاه‌ها ایجاد می‌شوند، صلاحیت و مبنای شکل‌گیری آن‌ها متفاوت است. با وجود این، آنچه مسلم می‌باشد این است که دادگاه‌های مختلط به نحو گسترده‌ای از محاکم ملی جدا شده و در نتیجه، محاکم ملی صرفاً می‌توانند در چارچوب صلاحیت دادگاه مختلط اقدام نمایند (Kleffner, & Nollkaemper, 2004: 361).

ذیلاً مهم‌ترین ابعاد و جنبه‌های ارتباط میان دادگاه‌های مختلط و ملی را بررسی می‌کنیم.

۱-۲. تداخل و هم‌پوشانی صلاحیت دادگاه‌های مختلط و محاکم ملی

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود آن است که آیا صلاحیت محاکم مختلط یک نوع صلاحیت انحصاری^۱ محسوب می‌شود یا خیر؟ به عبارت دیگر، آیا پس از تأسیس محاکم مذکور در کشوری که محل وقوع جنایات بین‌المللی قرار گرفته است، رسیدگی به این جرایم و نقض‌های جدی حقوق بشر صرفاً باید توسط این محاکم صورت پذیرد یا رسیدگی به آن‌ها در چارچوب صلاحیت محاکم داخلی کشور مذکور نیز قرار می‌گیرد؟

در پاسخ به سؤال فوق باید گفت، برای مثال، در کوزوو، صلاحیت رسیدگی به جرایم بین‌المللی ارتکاب‌یافته محدود به دادگاه مختلط تأسیس شده در این کشور نبود. این جرایم می‌توانست به وسیله محاکم داخلی کوزوو بر اساس صلاحیت سرزمینی و به موجب قانون داخلی (قانون راجع به محاکم صربستان و مونته‌نگرو)^۲ مورد رسیدگی قرار گیرد. به ویژه آنکه، از لحاظ ترکیب و ساختار، تنها برخی از دادگاه‌های کوزوو واقعاً مختلط و بین‌المللی شده محسوب می‌شوند. همچنان که در تاریخ ۱۴ آوریل ۲۰۰۳، ۱۷ قاضی بین‌المللی در دادگاه‌های بخش و عالی کوزوو به کار گرفته شدند (Report of the Secretary-General on the United Nations Interim Administration Mission in Kosovo, 2003: para 15). دادگاه‌های با ترکیب بین‌المللی در کنار دادگاه‌هایی قرار دارند که از نظر ترکیب و ساختار هنوز دادگاه ملی محسوب می‌شوند،

1. Exclusive Jurisdiction.
2. Law on Courts of Serbia and Montenegro.

هرچند قوانین قابل اعمال برای همهٔ این دادگاه‌ها بین‌المللی بوده است (Kleffner, & Nollkaemper, 2004: 361).

طبق مادهٔ ۱۱ آیین‌نامه دادگاه تیمور شرقی، مصوب سال ۲۰۰۰،^۱ صلاحیت قضایی در تیمور شرقی به طور انحصاری در اختیار محاکمی است که مرکب از قضات بین‌المللی و قضات داخلی تیمور شرقی هستند. این امر نشان می‌دهد که کل سیستم دادگاه تیمور شرقی (متشکل از چهار دادگاه بخش و یک دادگاه تجدید نظر) از زمره دادگاه‌های مختلط می‌باشند. با وجود این، بین‌المللی کردن کامل نظام قضایی هرگز به صورت جدی مد نظر تأسیس‌کنندگان دادگاه تیمور شرقی نبوده و در عمل نیز به مرحلهٔ اجرا درنیامده است. در واقع، بین‌المللی کردن فقط در مورد دادگاه «دیلی»،^۲ پایتخت تیمور صورت گرفته است (Katzenstein, 2003: 248-249). هیأت‌های ویژه رسیدگی به جرایم شدید در تیمور شرقی دارای صلاحیت انحصاری نسبت به تمامی جرایم شدید و نقض‌های گسترده هستند. منظور از جرایم شدید، از یک سو، جرایم بین‌المللی نسل‌کشی، جنایات علیه بشریت، جنایت جنگی و شکنجه و از سوی دیگر، جرایم داخلی قتل و جرایم جنسی می‌باشند. در صورتی که این جرایم در فاصلهٔ زمانی بین ۱ ژانویه تا ۲۵ اکتبر ۱۹۹۹ ارتکاب یافته باشند، صلاحیت رسیدگی به آن‌ها منحصراً متعلق به محاکم مختلط است و محاکم ملی هیچ گونه صلاحیتی نسبت به آن‌ها نخواهند داشت.^۳ البته صلاحیت هیأت‌های ویژه (محاکم مختلط) نسبت به قتل و جرایم جنسی (جرایم داخلی) ارتکاب‌یافته تا قبل از ۱ ژانویه ۱۹۹۹، انحصاری نیست و در نتیجه دادگاه‌های بین‌المللی نشده (ملی) نیز می‌توانند به این جرایم رسیدگی نمایند.^۴ به علاوه، به نظر می‌رسد این سؤال که آیا صلاحیت شعب فوق‌العاده در دادگاه‌های کامبوج (محاکم مختلط) با بخش‌های ملی نظام قضایی کامبوج (محاکم ملی) مشترک است یا خیر، جنبهٔ کاملاً نظری دارد. گرایش بسیار کمی به تعقیب و محاکمهٔ مرتکبان

1. UNTAET Regulation 2000/11.

2. Dili.

3. UNTAET Regulation 2000/15, section 2.

۴. بخش‌های ۲ و ۳ مادهٔ ۱۵ آیین‌نامه دادگاه تیمور شرقی، صراحتاً صلاحیت انحصاری هیأت‌های ویژه را محدود به قتل و جرایم جنسی ارتکاب‌یافته از ۱ ژانویه تا ۲۵ اکتبر ۱۹۹۹ کرده‌اند.

که دارای بیشترین مسئولیت در قبال جرایم بین‌المللی مثل نسل‌کشی هستند، در دادگاه‌های داخلی کامبوج وجود دارد. دلیل این امر آن است که بیشتر مرتکبان و عاملان اصلی این جرایم از مناصب حکومتی برخوردارند. این نکته دقیقاً دلیل تأسیس شعب فوق‌العاده در دادگاه‌های کامبوج بوده است. در واقع، امکان آنکه هر دادگاهی بتواند به این پرونده‌ها رسیدگی نماید، امری دور از دسترس است (Kleffner, & Nollkaemper, 2004: 364). از این رو، به نظر می‌رسد که صلاحیت شعب فوق‌العاده کامبوج تا حدودی انحصاری است. زیرا شعب مذکور نسبت به جرایم نسل‌کشی، جنایت علیه بشریت، تخریب اموال فرهنگی در جنگ‌های مسلحانه به موجب کنوانسیون لاهه برای حفاظت از اموال فرهنگی در مخاصمات مسلحانه، مصوب ۱۹۵۴ و جرایم علیه افراد حفاظت‌شده بین‌المللی بر اساس کنوانسیون وین در خصوص روابط دیپلماتیک، مصوب ۱۹۶۱ و جرایمی که در محدوده زمانی بین ۱۷ آوریل ۱۹۷۵ تا ۶ ژانویه ۱۹۷۹ ارتکاب یافته باشند، صلاحیت دارند. در صورتی که این جرایم در قوانین کیفری کامبوج از جمله قانون مجازات ۱۹۵۶ تعریف نشده باشند، دادگاه‌های عادی کامبوج هیچ صلاحیتی برای رسیدگی به آن‌ها ندارند (Scheffer, 2008: 16).

همچنین صلاحیت شعب فوق‌العاده کامبوج شامل قتل، شکنجه و آزار و اذیت مذهبی نیز می‌شود. این جرایم به موجب قوانین ملی کامبوج جرم‌انگاری شده و در اصل نیز تحت صلاحیت محاکم داخلی است. با وجود این، صلاحیت شعب فوق‌العاده نسبت به این جرایم نیز انحصاری است، مشروط به اینکه شعب مذکور صلاحیت زمانی نسبت به آن‌ها را داشته باشند. قانون تأسیس‌کننده شعب فوق‌العاده کامبوج سقف حکم محدودیتهای مندرج در قانون مجازات ۱۹۵۶ این کشور را برای ۲۰ سال دیگر نسبت به جرایمی که داخل در صلاحیت شعب فوق‌العاده می‌باشند، توسعه داده است. از این رو، به احتمال زیاد تعقیب این جرایم بر اساس سایر قوانین کیفری ملی ممنوع است، زیرا حکم محدودیت فوق‌الذکر مؤثر است. به همین دلیل، هیچ هم‌پوشانی و تداخل صلاحیتی بین شعب فوق‌العاده و محاکم ملی در خصوص قتل، شکنجه و آزار و شکنجه مذهبی به وجود نخواهد آمد (Kleffner, & Nollkaemper, 2004: 364-365).

اما در ارتباط با دادگاه ویژه سیرالئون قضیه برعکس است و هیچ محدودیتی برای

اعمال صلاحیت توسط محاکم ملی سیرالئون نسبت به جرایم بین‌المللی و نقض‌های شدید حقوق بشر دوستانه بین‌المللی که از تاریخ ۳۰ نوامبر ۱۹۹۶ در قلمرو کشور سیرالئون ارتکاب یافته است، در توافق‌نامه سازمان ملل متحد و دولت سیرالئون و نیز اساسنامه دادگاه ویژه پیش‌بینی نشده است. بنابراین، محاکم ملی تا جایی که قوانین داخلی به آن‌ها اجازه می‌دهد می‌توانند جرایمی را که داخل در صلاحیت دادگاه ویژه سیرالئون است، مورد تعقیب و محاکمه قرار دهند (Smith, 2004: 134).

بدین ترتیب می‌توان گفت، به طور کلی صلاحیت محاکم مختلط از صلاحیت محاکم ملی، به شیوه‌های مختلف تمیز و تفکیک شده است. همچنین از میان محاکم مختلط تنها در کامبوج صلاحیت محاکم مختلط یا بین‌المللی شده، صلاحیت انحصاری به معنای واقعی محسوب می‌شود.

۲-۲. اعتراض به مشروعیت قانونی تأسیس دادگاه‌های مختلط نزد

محاکم ملی

همچنان که تجربه دادگاه‌های کیفری بین‌المللی یوگوسلاوی سابق و روندا نشان داده است، متهم می‌تواند مشروعیت تأسیس محاکم بین‌المللی را نه تنها نزد خود این محاکم، بلکه در محاکم ملی به چالش بکشد (Milosevic v. The Netherlands, 2001: 357). چنین ایراداتی می‌تواند علیه دادگاه‌های مختلط نیز مطرح شود. برای مثال، تحت شرایط خاصی این ادعا می‌تواند مطرح شود که یک دادگاه مختلط ماده ۱۴ کنوانسیون بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی را که مقرر می‌دارد «هر کس حق دارد که به دادخواهی او به طور منصفانه و علنی در یک دادگاه صالح مستقل و بی‌طرف که طبق قانون تشکیل شده رسیدگی شود»، نقض کرده است. به تعبیر برخی، این امر همانند شمشیر دولبه است (Kleffner, & Nollkaemper, 2004: 368). از یک طرف، محاکم ملی ممکن است نقش مهمی را در یک سیستم کلی نظارت و کنترل نهادهای بین‌المللی و بین‌المللی شده ایفاء نمایند. از طرف دیگر، محاکم ملی ممکن است تعصب و حس ناسیونالیسم خود را نشان دهند که این امر دقیقاً به این دلیل است که از محاکم مختلط به جای محاکم ملی استفاده شده است (See: De Wet & Nollkaemper, 2002: 166-202).

در نتیجه این موضوع می‌تواند منجر به اتخاذ تصمیمات مغرضانه و جهت‌دار توسط محاکم ملی در مورد مشروعیت قانونی محاکم مختلط شود.

البته باید توجه داشت که مبنای اعتراض نسبت به مشروعیت تأسیس محاکم مختلط در هر یک از این دادگاه‌ها متفاوت و متغیر است. در واقع، مبنای این اعتراضات، به مبنای حقوقی و قانونی تأسیس هر یک از این محاکم وابسته است. برای مثال، مبنای اعتراض به مشروعیت تأسیس دادگاه‌های کوزوو و تیمور شرقی از یک‌سو، و دادگاه‌های سیرالئون و کامبوج از سوی دیگر، کاملاً متفاوت از یکدیگر است. زیرا از آنجا که دو دادگاه نخست با توجه به اختیارات شورای امنیت تأسیس شده‌اند، لذا اعتراض به مشروعیت تأسیس آن‌ها نیز به نوعی به چالش کشیدن تصمیمی است که توسط شورای امنیت بر اساس فصل هفتم منشور ملل متحد اتخاذ شده است. اعتراض به تصمیم شورای امنیت مبنی بر تأسیس محکمه کیفری مسبق به سابقه است. برای نمونه، یکی از متهمان در دیوان کیفری بین‌المللی یوگوسلاوی سابق، به نام «اسلوبودان میلوسویچ»، نسبت به صلاحیت این محکمه در یک دادگاه داخلی در لاهه هلند اعتراض کرد (Milosevic v. The Netherlands, 2001: 358). اما ایراد مذکور نهایتاً با این استدلال که شورای امنیت در راستای انجام مهم‌ترین وظیفه خود (یعنی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی) بوده و اختیار و قدرت تأسیس محکمه یوگوسلاوی را داشته است، پذیرفته نشد.

این در حالی است که اعتراض به مشروعیت تأسیس برخی دیگر از محاکم مختلط، از جمله شعب فوق‌العاده کامبوج یا دادگاه ویژه سیرالئون، که از طریق انعقاد معاهده میان سازمان ملل متحد و دولت محل ارتکاب جنایت ایجاد شده‌اند، روند متفاوتی دارد. در واقع، اعتراض به مشروعیت تأسیس این محاکم، در عمل اعتراض به معاهده و توافق‌نامه‌ای که به موجب آن محاکم مذکور تأسیس شده‌اند یا روندی که منجر به تصویب این معاهده شده، محسوب می‌شود. برای مثال، حداقل در سه پرونده نزد دادگاه ویژه سیرالئون این استدلال مطرح شده است که نتیجه توافق‌نامه دادگاه مذکور،

1. Slobodan Milosevic.

قانون اساسی این کشور را نقض کرده است (Prosecutor v Tamha Alex Brima SCSL-03-06-PT; Prosecutor v Morris Kallon SCSL-03-07-PT; Prosecutor v Sam Hinga Norman SCSL-03-08-PT). همین استدلال می‌تواند بر اساس ماده ۱۲۷(۱) قانون اساسی سیرالئون، نزد دیوان عالی سیرالئون به عنوان یک دادگاه ملی نیز مطرح شود. در یکی از پرونده‌ها، متهم استدلال کرد که این دادگاه به موجب قانون اساسی و به عنوان بخشی از نظام قضایی سیرالئون تأسیس شده است و از این رو، باید تحت اختیارات نظارتی دیوان عالی سیرالئون قرار بگیرد. لیکن قاضی پرونده ضمن رد این ایراد، اعلام کرد که دادگاه ویژه نه بر اساس قانون اساسی سیرالئون، بلکه بر مبنای قطعنامه شماره ۱۳۱۵ شورای امنیت در سال ۲۰۰۰ و نیز توافق‌نامه میان سازمان ملل و دولت سیرالئون تأسیس شده است.

با توجه به آنچه که گفته شد، باید اذعان داشت که مشروعیت تأسیس محاکم مختلط یا بین‌المللی شده می‌تواند تحت شرایط بسیار محدودی در دادگاه‌های ملی مورد اعتراض قرار بگیرد. البته به طور کلی، امکان مطرح کردن چنین اعتراضاتی علیه دادگاه‌های مختلطی که بر اساس معاهده یا قوانین ملی تأسیس شده‌اند، نسبت به محاکمی که در نتیجه تصمیمات و قطع‌نامه‌های شورای امنیت تأسیس گشته‌اند، بیشتر و آسان‌تر است (Kleffner, & Nollkaemper, 2004: 371). با وجود این، بدیهی است که در تمامی این دادگاه‌ها، ابعاد و روند اعتراض نزد محاکم ملی، از طریق قوانین داخلی دولت مربوطه تعیین می‌شود.

۳-۲. بازنگری در تصمیمات دادگاه‌های مختلط توسط محاکم ملی

رابطه متقابل احتمالی دیگری که ممکن است میان دادگاه‌های ملی و مختلط ایجاد شود آن است که محکوم علیه به منظور اعتراض به رأی و تصمیم دادگاه مختلط به محاکم ملی رجوع نماید. در اینجا نیز همانند اعتراض به مشروعیت تأسیس محاکم مختلط در دادگاه‌های ملی، ملاحظاتی وجود دارد. ممکن است گفته شود دادگاه‌های ملی نقش مهمی در سیستم کلی نظارت و کنترل قضایی ایفاء می‌کنند (Schreuer, 1975: 182)، لیکن در نظر گرفتن چنین نقشی برای محاکم ملی خطر بسیار جدی را برای تضعیف

کارایی دادگاه‌های مختلط به دنبال دارد.

در دادگاه کوزوو، هیچ پرونده‌ای وجود ندارد که در آن، تصمیم این دادگاه توسط محاکم ملی مورد بازنگری قرار گرفته باشد. در عین حال، تجدیدنظرخواهی در محاکم داخلی صربستان علیه تصمیمات دادگاه مختلط کوزوو مشخصاً به موجب قطعنامه ۱۲۴۴ شورای امنیت (۱۹۹۹) و تعهد همکاری صربستان و موته‌نگرو با «هیأت مأموریت سازمان ملل جهت اداره موقت کوزوو»^۱ ممنوع شده است. همین نتیجه هنگامی که تصمیمات اتخاذشده توسط سایر محاکم مختلط، از قبیل تیمور شرقی، سیرالئون و کامبوج را بررسی می‌کنیم، حاصل می‌شود. در تمامی این محاکم، اسناد مربوطه نشان می‌دهد که هیچ راهی برای بازنگری در تصمیمات آنها توسط دادگاه‌های ملی وجود ندارد؛ زیرا یک ساختار تجدیدنظرخواهی مختلط یا بین‌المللی شده مستقل با این هدف در نظر گرفته شده است. در تیمور شرقی، تصمیمات راجع به تمامی جرایم جدی در هیئت‌های ویژه دادگاه تجدیدنظر با ماهیت مختلط قابل تجدیدنظرخواهی است.^۲ در کامبوج، تجدیدنظر و مراجعه به دیوان عالی در داخل ساختار شعب فوق‌العاده کامبوج پیش‌بینی شده است.^۳ همین‌طور موافقت‌نامه تأسیس دادگاه ویژه سیرالئون و اساسنامه آن یک شعبه تجدیدنظر را به عنوان بخشی از دادگاه ویژه در نظر گرفته‌اند.^۴ بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که محاکم ملی نمی‌توانند تصمیمات دادگاه‌های مختلط را مورد بازنگری قرار دهند، زیرا این امر داخل در ساختار مختلط این دادگاه‌ها پیش‌بینی شده است.

۴-۲. میزان نفوذ و تأثیرگذاری تصمیمات دادگاه‌های مختلط بر تصمیمات

محاکم ملی

مسئله نهایی که راجع به ارتباط میان محاکم مختلط و ملی باید مورد توجه قرار

1. United Nations Interim Administration Mission in Kosovo (UNMIK).
2. s 15.4 of UNTAET Regulation 2000/11 and s 22.2 of UNTAET Regulation 2000/15.
3. Arts 36 and 37 of the Law on the Establishment of Extraordinary Chambers, (supra note 27).
4. Art 2 of Agreement and Arts 11 and 12 of the Statute.

گیرد، ارزش قانونی و میزان تأثیرگذاری تصمیمات این دادگاه‌ها برای تصمیمات آتی محاکم ملی کشوری است که دادگاه مختلط در قلمرو آن تأسیس شده است. یکی از توجهات برای تأسیس دادگاه‌های کیفری بین‌المللی آن است که این دادگاه‌ها، تجربیات تعقیب و تحقیق در مورد نقض‌های جدی حقوق بشردوستانه بین‌المللی را ایجاد می‌کنند و شرایط را برای ظرفیت‌سازی نظام قضایی داخلی به ویژه در زمینه تفسیر^۱ و پذیرش^۲ حقوق بین‌الملل (حقوق بشر، حقوق کیفری و حقوق بشردوستانه) فراهم می‌آورند. به طور بالقوه، تفسیر و استفاده از حقوق بین‌الملل توسط دادگاه‌های مختلط نیز می‌تواند منجر به ایجاد رویه قانونی شود که به محاکم ملی در زمینه تشخیص، تفسیر و بکارگیری حقوق بین‌الملل کمک کند (Kleffner, & Nollkaemper, 2004: 376). این امر به ویژه در مورد سه دادگاه (کوزوو، تیمور شرقی و کامبوج) که در نظام قضایی داخلی تشکیل شده‌اند، صدق می‌کند. در هر یک از این سه مورد، حقوق بین‌الملل تا حدی از اعتبار داخلی نزد محاکم مختلط برخوردار بوده و تصمیمات محاکم مذکور بر رویه دادگاه‌های ملی در زمینه استفاده از حقوق بین‌الملل تأثیر داشته است (See: Swart, 2004: 301-304).

به عنوان یک بحث کلی باید گفت، تصمیمات و آرای دادگاه‌های مختلط می‌تواند در تعیین قواعد حقوقی مؤثر باشد. ماده (۱) ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری مقرر می‌دارد که «تصمیمات قضایی»،^۳ وسایل فرعی برای تعیین قواعد حقوقی هستند. اصطلاح «تصمیمات قضایی» مذکور در این ماده، تصمیمات محاکم ملی را دربرمی‌گیرد. در نتیجه، اصطلاح مذکور به طریق اولی در بردارنده تصمیمات دادگاه‌های مختلط، که اعتبار و شأن قضات بین‌المللی به آن‌ها اضافه شده نیز هست. البته این مسئله که تصمیمات دادگاه‌های مختلط تا چه میزان می‌تواند در تصمیمات و آرای محاکم ملی تأثیرگذار باشد، به کیفیت و کارایی تصمیمات دادگاه‌های مختلط بستگی دارد. بدون شک هیچ ضمانت اجرا و تضمینی در این خصوص وجود نخواهد داشت.

1. Interpretation.
2. Reception.
3. Judicial decisions.

نتیجه‌گیری

در خصوص ارتباط دادگاه‌های مختلط با دیوان کیفری بین‌المللی باید گفت، از یک سو، تأسیس دیوان، جامعه بین‌المللی و دولت‌ها را از تأسیس دادگاه‌های مختلط بی‌نیاز نساخته است؛ زیرا دیوان از نظر مبانی صلاحیت با خلأها و محدودیتهایی برای مقابله با بی‌کیفرمانی مجرمان بین‌المللی مواجه است و از این رو تأسیس دادگاه‌های مختلط می‌تواند در رفع این خلأها مؤثر باشد. به عبارت دیگر، اگرچه تأسیس دیوان کیفری بین‌المللی در حال حاضر تأثیر قابل توجهی در مقابله با بی‌کیفری داشته است لیکن این دادگاه به دلایل متعددی صرفاً می‌تواند با بخش اندکی از جنایات بین‌المللی و نقض‌های حقوق بشر در سطح جهان مبارزه کند. در این مواقع است که دادگاه‌های مختلط وارد عمل می‌شوند و نقش آن‌ها پررنگ‌تر می‌شود. از سوی مقابل نیز، تأسیس محاکم مختلط نمی‌تواند جایگاه یک دادگاه کیفری بین‌المللی عام و دائمی همانند دیوان و ضرورت وجود آن را از زیر سؤال ببرد؛ زیرا در بسیاری از وضعیت‌ها، به دلایلی که در این مقاله بیان شد، امکان تأسیس دادگاه مختلط وجود ندارد و یا در صورت فراهم بودن چنین امکانی، مدل مختلط راهکار مؤثر و مناسبی برای مقابله مؤثر با بی‌کیفری محسوب نمی‌شود. افزون بر این، با توجه به وجود عناصر و معیارهای داخلی در مدل مختلط، در صورت رسیدگی مؤثر و منصفانه به جنایات بین‌المللی توسط دادگاه‌های مختلط، به موجب اصل صلاحیت تکمیلی که در اساسنامه رم پذیرفته شده است، ضرورت و امکان مداخله توسط دیوان کیفری بین‌المللی وجود نخواهد داشت. از طرف دیگر، ارتباط هر یک از دادگاه‌های مختلط با نظام قضایی داخلی دولتی که این دادگاه‌ها در قلمرو آن تأسیس شده‌اند، کیفیت و ویژگی‌های خاص خود را دارد که باید با بررسی موافقت‌نامه‌ها و اساسنامه‌های آن‌ها مورد بحث قرار گیرد. با وجود این، در این زمینه برخی مؤلفه‌های کلی و مشترک نیز وجود دارد؛ یکم، دادگاه‌های مختلط از نظر ساختاری و ماهیت یقیناً از محاکم ملی مستقل و منفک هستند. دوم، صلاحیت دادگاه‌های مختلط در اغلب موارد یک صلاحیت انحصاری محسوب می‌شود و تا حدی که صلاحیت مذکور با صلاحیت محاکم ملی مشترک است،

دادگاه‌های مختلط اولویت دارند و می‌توانند از محاکم ملی بازپس‌گیری پرونده را درخواست نمایند. سوم، اختیارات محاکم ملی برای بررسی مشروعیت قانونی تأسیس دادگاه‌های مختلط یا بازنگری در تصمیمات آن‌ها در خوشبینانه‌ترین حالت ممکن بسیار مضیق و محدود است. با وجود این، جدایی و تفکیک دادگاه‌های مختلط و ملی چندان مطلق نیست. ممکن است تحت شرایط بسیار محدودی محاکم ملی قادر باشند تا مشروعیت تأسیس دادگاه‌های مختلط را مورد بازبینی قرار دهند. چنین وظایفی ممکن است به عنوان بخشی از وظایف کلی محاکم ملی (به ویژه دادگاه‌های عالی) تحت عنوان کنترل و نظارت بر دادگاه‌های بین‌المللی و دادگاه‌های بین‌المللی شده در نظام قضایی داخلی مورد لحاظ قرار بگیرد. محاکم ملی در راستای انجام این وظیفه هم ممکن است با احتیاط و منطق عمل کرده و هم امکان دارد اهدافی را که به دلیل آن دادگاه‌های مختلط تأسیس شده‌اند، تضعیف و مخدوش نمایند. در نهایت، مهم‌ترین بُعد ارتباط متقابل میان محاکم مختلط و ملی، نفوذ و تأثیری است که تصمیمات دادگاه‌های مختلط می‌تواند بر رویه محاکم ملی داشته باشد. همکاری و ارتباط میان دادگاه‌های مختلط و ملی باید در پرتو اهدافی که زیربنای تأسیس محاکم مختلط هستند، مورد ارزیابی قرار بگیرد. بدون شک در این زمینه، مهم‌ترین هدف و مبنای مشارکت و همکاری دادگاه‌های مختلط و ملی برای بازسازی و توسعه نظام قضایی ملی است.

آنچه در ارتباط و همزیستی فوق از بیشترین اهمیت برخوردار می‌باشد آن است که مدل مختلط و ترکیبی بتواند با رفع خلأهای موجود در عدالت کیفری بین‌المللی و داخلی به عنوان یک مکمل مناسب و توسعه‌دهنده (و نه به عنوان یک شیوه جایگزین) برای دیوان کیفری بین‌المللی و محاکم ملی در جهت مقابله با بی‌کیفری عمل کند. در واقع، مدل مختلط دادرسی کیفری در راستای ایجاد توازن میان دو رویکرد مبنایی حقوق بین‌الملل حرکت می‌کند: تعهد بین‌المللی در قبال پایان دادن به بی‌کیفرمانی جرایم بین‌المللی و لزوم رعایت حاکمیت دولتها که بر مبنای آن، صلاحیت اولیه رسیدگی به آن‌ها واگذار می‌شود.

کتاب‌شناسی

۱. بیگ‌زاده، ابراهیم، «دادگاه ویژه لبنان: گامی در راه گسترش مبارزه با بی‌کیفری»، *مجله تحقیقات حقوقی*، شماره ۴۹، ۱۳۸۸ ش.
۲. سلیمی، محمد، «نسل جدید دادگاه‌های کیفری بین‌المللی»، *مجله دادنامه*، شماره ۵، ۱۳۸۹ ش.
۳. صالحی، محمدخلیل و محمد داوری، «امکان‌سنجی محاکمه اعضا و سران داعش در محاکم کیفری ملی و بین‌المللی»، *فصلنامه آموزه‌های حقوق کیفری*، شماره ۱۱، ۱۳۹۵ ش.
۴. میرمحمدصادقی، حسین، *حقوق جزای بین‌الملل*، چاپ سوم، تهران، میزان، ۱۳۹۰ ش.
5. Amnesty international, "Collapse of the Sierra Leone Judicial System: Ending impunity - an opportunity not to be missed", 2010, available at: <http://web.amnesty.org/library/Index/ENGAFR510642000?open&of=ENG-SLE>.
6. Bekou, Olympia, "The ICC and Capacity Building at the National Level", *International Criminal Justice: The Law and Practice of the International Criminal Court*, Carsten Stahn(ed.), Oxford University Press, 2015.
7. Benzing, Markus & Bergsmo, Morten, "Some Tentative Remarks on the Relationship between Internationalized Criminal Jurisdictions and the International Criminal Court", in Romano, Cesare P.R, Nollkaemper, Andre & Kleffner, Jann K., *Internationalized Criminal Courts: Sierra Leone, East Timor, Kosovo, and Cambodia*, Oxford University Press, 2004.
8. Carsten, Stahn, "Libya, The International Criminal Court and Complementarity: A Test for Shared Responsibility", *Journal of International Criminal Justice*, No. 25, 2012.
9. Concannon, Brian, Jr., "Beyond Complementarity: The International Criminal Court and National Prosecutions, A View from Haiti", *Columbia Human Rights Law Review*, Vol. 32, 2008.
10. De Wet, Erika & Nolkaemper, Andre, "Review of Security Council Decisions by National Courts", *German Yearbook of International Law*, Vol. 45, 2002.
11. Dicker, Richard, "A Flawed Court in Need of Gredibility", *New York Times*, 2012.
12. Dickinson, Laura A, "The Promose of Hybrid Court", *American Journal of International Law*, Vol. 97, No. 2, 2003.
13. Higonnet, Etelle, "Restructuring Hybrid Courts: Local Empowerment & National Criminal Justice Reform", *Ariz. J. Intl & Comp. L*, No. 72, 2007.
14. Holvoet, Mathias & de Hert, Paul, "International Criminal Law as Global Law: An Assessment of the Hybrid Tribunals", *Tilburg Law Review*, Vol. 17, 2012.
15. Katzenstein, Suzanne, "Hybrid Tribunals: Searching for Justice in East Timor", *Harvard Human Rights Journal*, Vol.16, 2003.
16. Kayssi, Issam & Alawar, Weam, "The Special Tribunal for Lebanon: International justice or international intervention?", available at: http://www.aub.edu.lb/sao/activities/outlook/archive/volume-44/issue-9/campus_news-Pages-4.aspx accessed 7 July 2012.

17. Kleffner, Jann K & Nollkaemper, Andre, "The Relationship Between Internationalized Courts and National Courts", in Romano, Cesare P.R, Nollkaemper, Andre and Kleffner, Jann K., Internationalized Criminal Courts: Sierra Leone, East Timor, Kosovo, and Cambodia, Oxford University Press, 2004.
18. Kleffner, Jann K., Complementarity in the Rome Statute and National Criminal Jurisdictions, Oxford University Press, 2008.
19. McAuliffe, Padraig, "Hybrid Tribunals at Ten: How International Criminal Justices Golden Child Became an Orphan", JILIR, No. 2011, 2001.
20. Milosevic v. The Netherlands, Judgment in the interlocutory injunction proceedings, President of the District Court of the Hague, (21 August 2001), reproduced in Netherlands International Law Review, Vol. 48, 2001.
21. Nizich, Ivana, "International Tribunals and their Ability to Provide Adequate Justice: Lessons from the Yugoslav Tribunal", ILSA Journal of International & Comparative Law, Vol. 7, 2001.
22. Nsereko, Daniel David Ntanda, "The ICC and Complementarity in Practice", Leiden Journal of International Law, Vol. 26, 2013.
23. Prosecutor v Morris Kallon SCSL-03-07-PT.
24. Prosecutor v Sam Hinga Norman SCSL-03-08-PT.
25. Prosecutor v Tamha Alex Brima SCSL-03-06-PT.
26. Raub, Lindsey, "Positioning Hybrid Tribunals in international Criminal Justice", International Law and Politics, Vol. 41, 2009.
27. Report of the Secretary-General on the Establishment of a Special Tribunal for Lebanon. (2006). U.N.Doc. S/2006/893.
28. Scheffer, David, The Extraordinary Chambers in the Courts of Cambodia, Northwestern University School of Law, Chicago, Illinois, 2008.
29. Schreuer, Christoph H., "The Implementation of International Judicial Decisions by Domestic Courts", International & Comparative Law Quarterly, Vol. 24, 1975.
30. Smith, Alison, "Sierra Leone: The Intersection of Law, Policy, and Practice", in Romano, Cesare P.R, Nollkaemper, Andre and Kleffner, Jann K., Internationalized Criminal Courts: Sierra Leone, East Timor, Kosovo, and Cambodia, Oxford University Press, 2004.
31. Swart, Bert, "Internationalized Courts and Substantive Criminal Law", in Romano, Cesare P.R, Nollkaemper, Andre and Kleffner, Jann K., Internationalized Criminal Courts: Sierra Leone, East Timor, Kosovo, and Cambodia, Oxford University Press, 2004.
32. U.N. Doc. S/RES/1593(2005).
33. U.N. Doc. S/RES/1973(2011).
34. U.N.Doc. S/RES/1757(2007).



موجز المقالات

المحاكم المختلطة (المدوّلة) بالمحكمة الجنائية الدولية والمحاكم الوطنية؛

صلات وتعاون

- حسين مير محمّد صادقي (أستاذ بجامعة الشهيد بهشتي)
 - عليّ رحمتي (طالب دكتوراه في فرع القانون الجزائيّ وعلم الإجرام بجامعة الشهيد بهشتي)
- يتمثّل أحد أهمّ الموضوعات المتعلقة بالمحاكم المختلطة في العلاقة الثنائية والتعاون بين المحاكم الوطنيّة والمحكمة الجنائيّة الدوليّة. ويستمدّ هذا الموضوع أهمّيته من التعاون الوثيق بين المجتمع الدوليّ والسلطة القضائية في محل ارتكاب الجرائم الدوليّة. وهذه المحاكم (المختلطة) تأتي تأسيسها بغية مكافحة أقوى ضدّ تهريب المجرمين الدوليّين. وإنّه لا يرقى شكّ إلى أنّ العلاقة والتعايش المنتظم والتفاعل بين هذه المؤسسات والكيانات سيسفر عن توسيع النظام القضائيّ على الصعيدين الوطنيّ والدوليّ. ويمكن أن نعتبر آليّة المحاكمة المختلطة في هذا التعايش تكملة وتوسيعه ملائمة للمحكمة الجنائية الدوليّة والوطنيّة من أجل مواجهة التهريب من قبضة القانون وانتهاكات حقوق الإنسان الصارخة على الصعيد الدوليّ إذ إنّها تسدّ الثغرات في العدالة الجنائية الوطنيّة والدوليّة. والجدير

ذكره أنها ليست بديلة عن المحاكم الوطنية. وتسير هذه الآلية تجاه خلق التوازن بين مقاربتين أساسيتين في القانون الدولي، أي الميثاق الدولي لإنهاء التهرب من عقوبات الجرائم الدولية من جهة، وضرورة احترام سيادة الدول من جهة أخرى.

المفردات الرئيسية: المحاكم المختلطة، المحكمة الجنائية الدولية، المحاكم الوطنية، التهرب من العقوبة، الأهلية المكملة.

الاهتمام بالكرامة، واستراتيجية الموازنة بين الأمن والحرية في قضايا السياسات الجنائية

- فضل الله فروغى (أستاذ مشارك بجامعة شيراز)
- محمد هادي صادقى (أستاذ مشارك بجامعة شيراز)
- بهرام أخوان كاظمى (أستاذ بجامعة شيراز)
- محمد ميرزائى (طالب دكتوراه في فرع القانون الجنائى وعلم الإجرام بجامعة شيراز)

يعتبر فحص العلاقات القائمة بين قضيتي الأمن والحرية وتوضيح العلاقة بينهما أمراً مهماً جداً في مجال قضايا السياسة الجنائية من الناحية النظرية والممارسة. لأن الحفاظ عليها من جميع النواحي وعدم انتهاك الخصوصية، كلها حقوق لا غنى عنها للأفراد في المجتمع وهي الأهداف النهائية لأي سياسة جنائية. من ناحية أخرى، أدى التأثير والتأثير الكبير للمفهومين على بعضهما البعض وعلى اختيار استراتيجيات أي سياسة جنائية من حيث الشكل والمحتوى لا محالة إلى تحليل العلاقة بين هذه المواد. الأنماط الشائعة للسياسة الجنائية، فيما يتعلق بالتوترات بين العناصر البناءة، غالباً ما تتغلب على بعضها البعض، أو عن طريق اقتراح نظرية التوازن. ولذلك، وبناء على مقدار اهتمام كل نظام سياسى بهذين المفهومين في مجال مكافحة الجريمة وإدارتها، فإننا نشهد بعض أنواع السياسات الجنائية التي تتقلب بين نوعين من الأمن والحرية، كل منها مبرر يعكس أهداف أمناءها ووكلائها. تصف هذه الورقة بطريقة وصفية وتفحص هذين المفهومين اللذين يؤثران على نمط السياسة الجنائية ونوعها، بالنظر إلى القدرات الوفيرة لعنصر «الكرامة الإنسانية» و«العدالة». بما في ذلك الإجماع، الفطري، شامل ومفهوم، يقدم وجهة نظر كريمة وعادلة للسياسة الجنائية. وهو في الواقع الهدف النهائي للمفهومين

السابقين واستراتيجية القضاء على الارتباك وخلق التوازن. وعليه، فإنّ كرامة الإنسان هي مجموعة من الحقوق والانتقال غير القابلة للتصرّف، والتي تنظم العدالة، المقياس، المركز، وتوازن المصالح بين موادّ أخرى في السياسة الجنائية. في هذا النموذج، تستند العدالة إلى الكرامة كمقياس للتوازن التي يمكن أن تشكل عمليّة التوازن بين الأمن والحرّيّة في نموذج بعنوان «السياسة الجنائية للكرامة أو السياسة الجنائية المتعاليه» تحت تأثير المفهوم الأساسي «العدالة الجنائية».

المفردات الرئيسة: الأمن، الحرّيّة، الكرامة، العدالة الكريمة، السياسة الجنائية المتعاليه.

موقف القانون الجنائيّ الإيرانيّ من ماهيّة السلاح واستخدامه في المحاربة

- سيّد إبراهيم قدسيّ (أستاذ مشارك بجامعة مازندران)
- إبراهيم رهنما زادة (دكتوراه في فرع القانون الجزائيّ وعلم الإجرام بجامعة مازندران)

إحلال الأمن الجماعيّ، وتوفير حياة تنعم بالهدوء والاستقرار لأبناء الشعب، من الهواجس التي تراود الأنظمة السياسيّة. ومن أجل تحقيق هذا الهدف الساميّ تواجه الحكومات والدول العناصر التي تنوى بشكل أو بآخر، العبث بالأمن الاجتماعيّ والإخلال فيه، ولذلك تلجأ إلى آليات كالعدالة الجنائية وإلقاء العقوبات على تلك العناصر، ومن هذا المنطلق عمد المشرّع الإيرانيّ في القوانين الجنائية إلى تجريم المحاربة والإفساد في الأرض كما تنصّ المادّة الرابعة من الدستور، وبالرجوع إلى الآية ٣٣ من سورة المائدة، وجزاء التفسير الخاطيء للآية الآنفه الذكر، أُدرج شهر السلاح والمسّ بالأمن في الشروط المكوّنة للجريمة، في حين كان حرّياً بالمشرّع قبل إدراجه القيد المذكور في القانون، أن يوضّح في البداية ماهيّة السلاح وكيفيّة استخدامه، لأنّ القوانين الجنائية تمنع وتحدّد حمل الأسلحة وحيازته واللجوء إليه، سعت هذه المقالة في ضوء المعطيات الفقهيّة والقانونيّة إلى عرض تحليل للعنصر المادّي في المحاربة، ليتحدّى بذلك موقف الآلية الجزائيّة التشريعيّة القضائيّة، ويقدم صيغة حلّ ملائمة للخروج منه.

المفردات الرئيسة: ماهيّة السلاح، استخدام السلاح، المحاربة، القانون الجنائيّ.

تحديات القانون الدولي المعاصر في مكافحة الحاسمة على القرصنة

البحرية

- باقر شاملو (أستاذ مشارك بجامعة الشهيد بهشتي)
- سيد أحمد سجادي (طالب دكتوراه في فرع القانون الدولي بجامعة الشهيد بهشتي)

تشكل القرصنة البحرية تحديًا يهدد الأمن الإنساني والملاحة البحرية، وهي من أقدم الجرائم عبر الوطنية التي كانت سنوات طوال قضية الساعة ومحط اهتمام في القانون الدولي وكثير من المواثيق الدولية. وفي عصرنا الراهن، أخذ الكثير من الأمور طابعًا عالميًا ودوليًا منها مفهوم الإنسان، والأحداث الاجتماعية، والتجارة، والشحن، لكن الكثير من آليات التحكم والسيطرة والإدارة الاجتماعية وعلى رأسها الأحكام القانونية ما زالت تحمل طابعها التقليدي الوطني، الأمر الذي أسفر عن فشلها في المواجهة وعجزها عن مكافحة هذه المقالة الضوء على المفهوم القانوني عن القرصنة البحرية، وكشفت القناع عما يعانيه النظام القانوني الوطني (المبحث الأول) والنظام القانوني الدولي (المبحث الثالث) من تحديات ومضائق لدى مكافحة القرصنة البحرية، واقترح المقال إضفاء طابع دولي على هذه الجريمة، ولزوم توسيع أهلية المحاكم القضائية الدولية، من أجل إيجاد حل جديد يساعد في مكافحة أكثر فاعلية على إحدى أعرق الظواهر الإجرامية في المجتمعات البشرية، تلك الظاهرة التي تمثل تهديدًا صارخًا للسلام والأمن العالميين والملاحة البحرية.

المفردات الرئيسية: القرصنة البحرية، السيادة الوطنية، الأهلية الدولية، الحكومة القاصرة، المحكمة الجنائية الدولية، القانون الدولي، الأهلية القضائية.

العدالة التوافقية التأمينية في ضوء السياسة الجنائية التأمينية

- مهرداد رايجيان أصلي (دكتوراه في القانون الجنائي وعلم الإجرام)
- سيد منصور مير سعیدی (أستاذ مساعد بجامعة العلامة الطباطبائي)
- نعيم سهامي (طالب دكتوراه في فرع القانون الجنائي وعلم الإجرام بجامعة آزاد الإسلامية)

من منظور السياسة الجنائية التشاركية، لا يكتسب تدخل المؤسسات والكيانات الاجتماعية في تنظيم المواجهة غير الجنائية المتنوعة (المدنية، الإدارية، التأديبية) مع

الظاهرة الإجرامية، طابع الرسمية إلا في ظلّ نشوء مقارنة توافقيّة، بحيث يمكن القول بأنّ استراتيجية التوافق في القانون الجنائيّ وفّرت أرضيّة مواتية لتبني مقارنة تساوميّة (العدالة التوافقية) في كفيّة هذه المواجهة. وفي ضوء الظروف الناجمة عن التوافق يبدو أنّ تفعيل استراتيجية فاعلة على أساس التوافق بين المرتكب والجهة القضائيّة، يحظى بأهميّة فائقة في تعزيز المواجهة غير الجنائيّة (لا سيّما المدنيّة) مع الجناية، والتعويض عن خسائر المجنّي عليهم وإصلاحها، بحيث النجاح في الموقف الأخير، سيمهد لاستقرار منظومة سياسة جنائيّة متوازنة، سواء في مجال إصلاح الجناة وتأهيلهم، أو في مضمار التعويض والإصلاح للمجنّي عليهم. تناولت هذه المقالة أولاً ضرورة دراسة هذه الاستراتيجية، ثمّ اقترحت النظام القانونيّ السائد في عقود التأمين ضمن استراتيجية العدالة التوافقية التأمينية بوصفه نموذجاً مؤثراً لما فيه من إمكانيات متزامنة في التعويض عن الخسائر أو إصلاحها، وأيضاً في احتواء وتحديد خطورة الجرائم. هذا وتبدو ضرورات تبني مثل هذه الاستراتيجية، في أرضيّة قانون التأمين الجنائيّ، قابلاً للإيضاح في تعاونه مع سياسة جنائيّة تأمينية.

المفردات الرئيسة: العدالة التوافقية التأمينية، قانون التأمين الجنائيّ، السياسة الجنائيّة التأمينية، إدارة الخطورة، الإصلاح والتأهيل، التعويض والترميم.

الإجراءات القانونيّة والمحاكمة وتداعيات تجاهلها في الشؤون الجنائيّة

□ منصور رحمدل

□ أستاذ مساعد بجامعة آزاد الإسلامية - فرع طهران المركزيّ

طبق الملاحظة المذكورة في المادّة ٤٥٥ من قانون الإجراءات الجنائيّة عام ٢٠١٣م. «لا يوجب تجاهل إجراءات المحاكمات، نقض الرأى، إلا إذا كانت أهميّة الإجراءات المذكورة فائقة بحيث تفضى إلى بطلان الرأى». وسبق ذكر نظائر هذا الرأى في كلّ من المادتين ٣٥٩، ٤٢٦ والبند ٢ للمادّة ٤٣٠ من قانون إجراءات المحاكمات عام ١٢٩١هـ. وأيضاً البند ب من المادّة ٢٦٥ لإجراءات المحاكمات في المحاكم العموميّة والثوريّة عام ١٩٩٩م. واللافت للنظر أنّ المشرّع لم يحدّد الإجراءات اللازمة وجوه افتراق الإجراءات الأساسيّة من غيرها، كما أنّه لم يحدّد فوارق الإجراءات القانونيّة وأصول المحاكمات، وتداعيات تجاهلها. في حين يبدو أنّ ثمة فرقاً كبيراً بين الإجراءات

المذكورة وتداعيات إهمالها، ومدى أهميّة كل واحد من أصول وإجراءات المحاكمات، ولهذا اعتبر المشرّع عدم أخذها بعين الاعتبار سبباً في بطلان الرأى. ومن أجل إيضاح النقاط الآنفه الذكر ورداً على علامات الاستفهام المشار، سلّطت هذه المقالة بالمنهج التحليليّ الضوء على الإجراءات وآثارها في مختلف مراحل المحاكمة فى ملفّ جنائى من البدء إلى الختم.

المفردات الرئيسة: إجراءات المحاكمة، الإجراءات القانونيّة، أصول المحاكمات، الإجراءات الأساسيّة، صلاحية قانونيّة، بطلان المحاكمة.

مراجعة المادّة ٣٦٥ من قانون العقوبات الاسلاميّة فى ١٣٩٢ (أتانازى)

من منظار الفقه الاسلامى

- كاظم خسروى (طالب دكتوراه فى فرع القانون الجنائى وعلم الإجرام بالجامعة الرضويّة)
- رضا دانشور ثانى (أستاذ مساعد بالجامعة الرضويّة للعلوم الإسلاميّة)
- عبد الرضا أصغرئى (أستاذ مساعد بالجامعة الرضويّة للعلوم الإسلاميّة)

الأتانازى تترجم فى الفارسيّة إلى مصطلحات القتل الرحم، قتل المريض الطبىّ، الموت المتسارع، الحداد على الرحمة والموت الحلو، إلخ. فى إحدى مصاديقه قد عرف، بحرمان المريض عن الحياة من أحد بناء على طلبه. فى سياق القتل الرحيم، كان هناك الكثير من الجدل الأخلاقى الذى يعتبره البعض مناقضاً للأخلاق الرفيعة والكرامة الإنسانيّة، وعلى النقيض من الآخرين، فإنهم لا يرون ذلك انتهاكاً للأخلاق. على أىّ حال، وبغض النظر عن القضايا الأخلاقية، يبدو أن المشرّع الإيراني، بموجب المادّة ٣٦٥ من قانون العقوبات الإسلامى المعتمد فى عام ١٣٩٢، يعتبر عامل القتل الرحيم بمثابة القتل الآخرى يدعون الانتقام والقصاص وبما أنّ طواعية القتل الرحيم أو القتل العمد، فإنّ موافقة الشخص على قتله على الآخرى هى أساس المناقشة، فهذه الظاهرة أكثر إثارة للجدل بين الفقهاء. لذلك، فإنّ الفقهاء الذين يعتبرون حقّ القصاص أولاً وقبل كلّ شىء للمجنّى عليه يعتبرون موافقته فى سقوط القصاص. وعلى النقيض من الفقهاء الذين يعتبرون حقّ القصاص أولاً وقبل كلّ شىء لورثة الضحيّة، من الطبيعى موافقة المجنّى عليه للقتل قبل وفاته لا اعتبار له، ولا يسقط رضاه القصاص. بينما ندرس كتب الفقهاء

وتساءل عن حجج مؤيديهم ومعارضهم، نخلص إلى أنه على الرغم من التمييز بين الحكم والحالة، فإن الإذن من الشخص بالقتل يمنع في الواقع من إنشاء حق الانتقام و القصاص، وليس لأولياء الدم حق القصاص بعد إذن المقتول ولذلك، فإننا لا نجد أي دليل على أن حجج خصوم القتل الرحيم قوية وأساسية بحيث يمكن الاعتماد عليها ويمكن الحكم على القصاص، ومن المرغوب فيه يجب على مشرعنا، في ضوء الدعم الفقهي الغني في هذا الصدد، وضرورة المعاملة التفضيلية لهؤلاء الأشخاص مع القتل الآخرين إعادة النظر الشاملة في القوانين ذات الصلة.

المفردات الرئيسية: الأتاناوي، القتل الرحيم، الإذن، القصاص، التعزير.

أضواء على المعايير القانونية للعمليات البوليسية (الإيقاف والتفتيش) في الأنظمة القانونية الإيرانية والبريطانية والأميركية

□ غلام حسن كوشكي (أستاذ مساعد بجامعة العلامة الطباطبائي)

□ بيمن دولت خواه باشاكي (ماجستير في فرع القانون الجنائي وعلم الإجرام بجامعة العلامة الطباطبائي)

إحدى السلطات الرئيسة للشرطة في الأنظمة القانونية الإيرانية والبريطانية والأميركية هي الإيقاف والتفتيش. والمراد بهما قيام الشرطة بالتحري عن الأشخاص والأموال والأمكنة من أجل استكشاف الجريمة، وأدلتها والحرول دون وقوعها. يعتبر النظام القانوني البريطاني والأميركي ضابطة الظن المعقول بوصفها إحدى الضوابط. وبالطبع يذكر القانون الأميركي السبب الشرعي إلى جانب الضابطة الآتفة الذكر أيضا. أما القانون الإيراني أعلن عن حكم المسؤول القضائي وإحراز الظن الأغلب معيارا للتفتيش. سعى النظام القانوني البريطاني والأميركي لتجسيد المعايير بصورة واضحة في حين يخلو النظام القانوني الإيراني من تعريف واضح المعالم لهذا الموضوع. علما أن إيضاح معايير التفتيش سيفضي إلى شفافية القوانين وضمان الحقوق والحرريات الشخصية. وضح الكاتبان في هذا المقال وجوه الاقتراق والاشترك بين الأنظمة القانونية الثلاثة من خلال المنهج الوصفي التحليلي، وبالاعتماد على الوثائق والقوانين والسوابق القضائية المرتبطة.

المفردات الرئيسية: الظن الأغلب، الظن المعقول، الدليل الشرعي، الإيقاف، التفتيش.